

غزال رمیده

نوشتیم این غزل نغز با سواد دو دیده
که بلکه رام غزل گردی ای غزال رمیده
سیاهی شب هجر و امید صبح سعادت
سپید کرد مرا دیده تا دمید سپیده
ندیده خیر جوانی غم تو کرد مرا پیر
برو که پیر شوی ای جوان خیر ندیده
به اشک شوق رساندم ترا به این قد و اکنون
به دیگران رسدت میوه ای نهال رسیده
ز ماه شرح ملال تو پرسم ای مه بی مهر
شبی که ماه نماید ملول و رنگ پریده
بهار من تو هم از بلبلای حکایت من پرس
که از خزان گلشن خارها به دیده خلیده
به گردباد هم از من گرفته آتش شوقی
که خاک غم به سرافشان به کوه و دشت دویده
هوای پیرهن چاک آن پری است که ما را
کشد به حلقه دیوانگان جامه دریده
فلک به موی سپید و تن تکیده مرا خواست
که دوک و پنبه برآزد به زال پشت خمیده
خبر ز داغ دل شهریار می شوی اما
در آن زمان که ز خاکی هزار لاله دمیده